

دیک دیویس

مترجم، محقق و مدرّس ادبیات فارسی

دیک دیویس متولّد سال ۱۹۴۵ در پورتموث، انگلستان، در دانشگاه‌های کمبریج (لیسانس و فوق لیسانس در رشته ادبیات انگلیسی) و منچستر (دکترای در رشته ادبیات کلاسیک فارسی) تحصیل کرده و در دانشگاه‌های تهران، دورهام، نیوکسل و کالیفرنیا تدریس کرده است. ایشان در حال حاضر استاد زبان فارسی در دانشگاه ایالتی اوهایوست. دیک دیویس ۸ سال در ایران و نیز مدتی در یونان و ایتالیا زندگی کرده است. تألیفات او عبارت است از ۱۵۰ مقاله و نقد، چندین دفتر شعر، چندین تألیف دانشگاهی در موضوعات مختلف ادبی و نیز ترجمه‌هایش از زبانهای فارسی (مشمول بر نظم و نثر) و ایتالیایی (نثر). دیک دیویس در سال ۱۹۷۴ با خانم افخم دربندی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو دختر به‌نامهای مریم و مهری است. فهرست آثار دیویس در پایان مصاحبه آمده است.^۱



۱. گفتنی است که آقای دیک دیویس پاسخ پرسشها را به فارسی نوشته‌اند. ما در نوشته‌ی ایشان هیچ دستی نبرديم، جز برای اصلاح چند مورد رسم‌الخط. (ویراستار)

■ جناب آقای دیویس، چطور شد که به شعر و به شعر فارسی علاقه‌مند شدید؟ آیا به جنبه عرفانی شعر کلاسیک فارسی علاقه‌مندید یا این که شعر غیرعرفانی فارسی را بیشتر می‌پسندید؟

از بچگی همیشه به شعر علاقه داشتم. از سن چهارده پانزده سالگی شعر می‌نوشتم و می‌خواستم شاعر باشم. برخلاف خیلی از جوانان که شعر می‌نویسند، نه تنها شعر خودم، بلکه به‌طور کلی شعر را دوست داشتم، و قبل از رفتن به دانشگاه آثار بیشتر شعرای بزرگ انگلیسی را خوانده بودم. مادرم خیلی اهل کتاب و شعر بود؛ با اینکه به دانشگاه نرفته و تحصیلات ایشان نسبتاً ابتدایی بود، مسلماً ایشان این علاقه را در من به‌وجود آوردند. یکی از کتب کتابخانه کوچک ایشان ترجمه رباعیات خیام اثر فیتز جرالده بود و این ترجمه معروف مرا به دنیای شعر فارسی کشاند. علاقه واقعی من فقط آن موقع شروع شد که به ایران رفتم؛ آن زمان بیست و پنج ساله بودم. راجع به عرفان و شعر عرفانی می‌پرسید: با اینکه عرفان همیشه مرا جذب کرده ولی برای من شعر عرفانی جالب‌تر از فلسفه عرفان است. عرفان را از آن جهت دوست دارم که ذوق، شوق و زیبایی به شعر می‌بخشد. علاوه بر کار در زمینه شعر عرفانی فارسی، آثار یک شاعر عرفانی انگلیسی (که تعداد ایشان خیلی محدود است) به نام توماس تراهرن (Thomas Traherne) را نیز ویرایش کردم.

■ به نظر شما چه ویژگی‌های عمده‌ای زبان فارسی را از زبان انگلیسی متمایز می‌کند؟ آیا وجود فاصله زیاد میان فارسی‌گفتاری و فارسی نوشتاری اشکالی برای زبان‌پدید می‌آورد یا حسن زبان است؟

تفاوت زیادی بین زبان ادبی فارسی و زبان ادبی انگلیسی وجود دارد. مثلاً استعاره در ادبیات انگلیسی یک چیز مادی است و خواننده باید آن تصویری را که استعاره پیشنهاد می‌کند در ذهنش ببیند، درحالی‌که استعاره در ادبیات کلاسیک فارسی چیزی کاملاً غیرمادی است و اگر خواننده سعی کند آن را تصور کند نتیجه خیلی مسخره‌آمیز می‌شود؛ برای مثال وقتی که شاعر راجع به "سرو روان" حرف می‌زند اصلاً نباید یک سروی را که دارد راه می‌رود تصور کنیم! و آن حالت تصوف که در بسیاری از اشعار فارسی به چشم می‌خورد، خیلی به‌ندرت در شعر انگلیسی پیدا می‌شود، و این برای مترجم نه تنها مهم بلکه فوق‌العاده دشوار است. تفاوتی که شاید به نظر خیلی مهم نیاید، ولی برعکس حل‌کردنش خیلی مشکل است، در لغاتی مثل می، شراب، قدح، رند، مست و غیره پیدا می‌شود، چون تمام این لغات در شعر فارسی معانی مشخصی دارند، ولی ترجمه آن لغات به انگلیسی هیچ معنی غیر از معنی عادی نمی‌دهد؛ می به زبان انگلیسی فقط می است، و معنی شیء بد یا خطرناک، غیر مذهبی یا عرفانی ندارد. فاصله بین زبان ادبی و زبان عامیانه که در فارسی وجود دارد در انگلیسی هم پیدا می‌شود، ولی نه به آن صورت یا به آن حد. این حسن زبان است، چون تنوع ایجاد می‌کند، با اینکه بیشتر اوقات مشکلاتی برای مترجم به‌بار می‌آورد.

■ در زمینه ادبیات فارسی چه کارها کرده‌اید و چه طرح‌هایی برای آینده دارید؟ در ضمن مایلیم بدانم با معیارهای متداول نقد ادبی، کارهای انتقادی را که محققان ایرانی در زمینه ادبیات کلاسیک فارسی انجام

داده‌اند چگونه ارزیابی می‌کنید و در این زمینه چه خلأهایی می‌بینید؟

کتابی راجع به شاهنامه فردوسی به اسم حماسه و آشوب نوشتم و مقاله‌هایی درباره اشعار و شعرای کلاسیک مثل فردوسی، سعدی، نظامی و غیره هم نوشته‌ام. علاوه بر آن چند کتاب هم ترجمه کرده‌ام، از جمله منطق الطیر عطار که این ترجمه را با همسرم، خانم افخم دربندی، انجام دادم، داستان سیاوش در شاهنامه، و رمان معاصر دایمی جان ناپلئون به قلم ایرج پزشک‌زاد. پارسال مجموعه‌ای از ترجمه‌هایم که شامل اشعار کوتاه کلاسیک ادبیات فارسی بود چاپ شد. پاسخ به سؤال مربوط به نقد نویسان ایرانی و اینکه چه خلأهایی در کارشان می‌بینم، برای من یک کمی مشکل است چون بعضی اوقات نوعی رقابت بین نقدنویسان ایرانی و نقد نویسان غرب که در زمینه ادبیات فارسی کار می‌کنند پیدا می‌شود؛ این رقابت به نظر من کاملاً جای افسوس و تأسف است و اصلاً نمی‌خواهم به آن اضافه کنم. چیزی که می‌توانم بگویم این است: به نظر من نسل نقدنویسان ایرانی که حالا یا تازه فوت شده‌اند، یا نسبتاً سالخورده هستند، مثل صفا، مهرداد بهار، مینوی، زرین کوب، اسلامی ندوشن، مسکوب، یارشاطر و غیره، این نسل به نظر من بزرگترین نسل نقدنویسان ایرانی بوده و حتی بزرگتر از نسل قزوینی یا ملک الشعرای بهار هستند. آگاهی و دانشی که این نسل راجع به ادبیات کلاسیک ایرانی دارد بی‌نهایت گسترده و عمیق است، و فکر نمی‌کنم کسی در غرب این نگرش و دانش را داشته باشد. چیزی که بعضی از نقدنویسان غربی دارند چند نوع روش تحقیق جدید است، و دیگر اینکه بعضی از آنها معلومات وسیعی درباره ادبیات دنیا دارند و این برای مقایسه ادبیات ایران با ادبیاتهای دیگر خیلی مفید است. در این مقایسه می‌بینیم که مثلاً صفت‌هایی که خیلی‌ها فکر می‌کنند تنها در ادبیات فارسی پیدا می‌شود در ادبیاتهای دیگر نیز وجود دارد، و برعکس صفاتی در ادبیات ایرانی که طبق عقیده بعضی باید در هر ادبیات باشد در بعضی ادبیات اصلاً پیدا نمی‌شود.

■ کمی از تجربه‌تان در ترجمه منطق الطیر بگویید. چگونه به پیام حکایات دست می‌یافتید؟ آیا از تفاسیری در این زمینه استفاده می‌کردید؟ چرا از قالب heroic couplet استفاده کردید؟ شباهتها و تفاوت‌های این قالب با قالب مثنوی چیست؟ آیا منطق الطیر قبلاً به انگلیسی ترجمه شده؟ در این صورت چه نیازی به ترجمه مجدد آن بوده؟ از این ترجمه‌ها تا چه حد استفاده کردید؟ ترجمه شما در واقع نوعی ترجمه - تالیف است. آیا آنچه را حذف یا اضافه کرده‌اید، به ضرورت قالب شعری ترجمه بوده یا پسند شخصی هم در کار بوده است؟ این را از آن جهت می‌گویم که از طرفی می‌گویند شعر را باید شاعر ترجمه کند و از طرف دیگر می‌گویند مترجم شعر که شاعر شد امانتدار خوبی نمی‌شود چون نمی‌تواند بر ذوق خویش غلبه کند و به اصل وفادار بماند. اجازه بدهید برای اینکه خوانندگان ما با نحوه کار شما آشنا بشوند، نخست بخش کوتاهی از اصل کتاب و ترجمه شما را در اینجا نقل کنیم:

مست گفست ای محتسب کم کن تو شور	محتسب آن مست را می‌زد به زور
مستی آوردی و افکندی به راه	زانکه گرمال حرام این جایگاه
لیکن آن مستی نمی‌بیند کسی	بوده تو مست‌تر از من بسی
داد بستان اندکی از خویش نیز	در جفای من مران زان بیش نیز

A man whose job it was to keep the peace
 Beat up a drunk, who fought for his release
 And cried: "It's you who's tumbled too much wine;
 Your rowdiness is ten times worse than mine.
 Who's causing this disturbance, you or me?
 But yours is drunkenness that men cannot see;
 Leave me alone! Let justice do its worst
 Enforce the law and beat yourself up first".

منطق الطیر اولین کار ترجمه‌ام از فارسی بود، و علاقه من و طرز کار کردنم روی این متن با ترجمه‌های بعدیم کمی فرق داشت. بیشتر از همه، می‌خواستم شعر خوب و روان انگلیسی بنویسم و سعی کردم به شعر و معنی عطار هم وفادار بمانم ولی این نگرانی اولم نبود. این ترجمه را با همکاری همسرم انجام دادم، در زمانی که تازه به انگلیس رفته بودیم بعد از انقلاب اسلامی در ایران. من تا آن موقع هشت سال در ایران زندگی کرده بودم و می‌توانستم فارسی را نسبتاً خوب بخوانم و بفهمم، و چند سال پس از ترجمه منطق الطیر به دانشگاه برگشتم و دکتر در ادبیات فارسی کلاسیک گرفتم. این ترجمه را به‌عنوان شاعر انگلیسی که فارسی تا یک حدی یاد گرفته بود با کمک غیر قابل تخمین همسرم انجام دادم. ولی در ترجمه داستان سیاوش و رمان آقای پزشک‌زاد اولین دقتم این بود که ترجمه‌ام وفادار به معنی متن اصلی بماند. یک ضرب المثل فرانسه درباره ترجمه شاید اینجایی ربط نباشد: "ترجمه‌ها مثل معشوقه‌ها هستند: آنها که زیبا هستند وفادار نیستند، و آنها که وفادارند زیبا نیستند". خوب، آن موقعی که منطق الطیر را ترجمه کردم جوان بودم و زیبایی را بیشتر دوست داشتم، حالا که مسن تر شده‌ام وفاداری را می‌خواهم! بدون شوخی، هر مترجم یک متن ادبی باید سعی کند این دو هدف — زیبایی و وفاداری را — در کارش حفظ کند و هر انتخابی بین این دو، چیز دشواری است. بعد از ترجمه من و افخم، مقالات زیادی درباره این متن مهم خواندم، ولی موقعی که داشتم روی ترجمه منطق الطیر کار می‌کردیم خیلی کم نقد راجع به آن خوانده بودم. به نظر بنده بهترین تحقیق روی منطق الطیر نقد آقای دکتر زرین کوب است، ولی متأسفانه آن زمان این نقد را نخوانده بودم.

قالب *heroic couplet* را انتخاب کردم چون شباهت زیادی به قالب مثنوی فارسی دارد. در هر دو قالب دو مصراع با یک قافیه پیوسته می‌شوند، و هر دو مصراع یک قافیه جدید دارند. در شعر انگلیسی، عین مثنوی در شعر فارسی، این قالب را شعرا بیشتر برای داستان سرایی به کار می‌برند. البته وزن شعر فارسی با وزن شعر انگلیسی خیلی تفاوت دارد، ولی تا آنجا که ممکن است آن حالتی را که قالب مثنوی به شعر فارسی می‌دهد، قالب *heroic couplets* هم به شعر انگلیسی می‌دهد.

منطق الطیر سه بار قبلاً به انگلیسی ترجمه شده بود، ولی هیچ کدام از این ترجمه‌ها به نظر من رضایتبخش نیستند. ترجمه اول به قلم فیتز جرالده بود؛ این فقط یک سوم متن عطار را شامل می‌شد و فیتز جرالده هیچ علاقه‌ای به چهار چوب شعر عطار نداشت، که در حقیقت خیلی مفصل، پیچیده و جالب است، و از طرفی قسمتهای خیلی مهم متن را حذف کرده است. فیتز جرالده خودش از این ترجمه راضی نبود و هیچ وقت سعی نکرد آن را چاپ کند؛ تنها بعد از مرگش ویرایشگر متنهای فیتز جرالده این ترجمه

را به چاپ رساند. ترجمه دوم به قلم یک محقق هندی به نام مسنی (Masani؟) است؛ این بسیار وفادارتر و کاملتر از کار فیتز جرالده است ولی ترجمه‌اش به نثر است و نثرش اصلاً روان و شیرین نیست. این ترجمه هم چند قسمت مهم را حذف می‌کند، ولی نه به اندازه ترجمه فیتز جرالده. ترجمه سوم به قلم نات (Nott) است، و این در حقیقت ترجمه از فارسی نیست چون نات فارسی نمی‌دانست و ترجمه ایشان از یک ترجمه فرانسوی است. این هم به نثر است و این هم بعضی از قسمتهای مهم داستان را حذف می‌کند. ما به ترجمه‌های قبلی اصلاً رجوع نکردیم چون می‌دانستم قابل اطمینان نیستند. برعکس برای ترجمه فردوسی، همیشه به ترجمه‌های مُل (Mohl)، وارنر (Warner)، لوی (Levy) و غیره مراجعه می‌کردم.

■ نکفتید چرا منطق‌الطیر را برای ترجمه برگزیدید؟ احتمالاً یک دلیل این انتخاب این است که ترجمه شعر آن‌هم به شعر با کار ذوقی خودتان در مقام شاعر هماهنگی دارد. اما چطور شد که به ترجمه دایی جان ناپلئون پرداختید؟ ترجمه این رمان را شما پیشنهاد کردید یا ناشر به شما پیشنهاد کرد؟

راستش را بگویم حالا یادم نیست چرا منطق‌الطیر را انتخاب کردیم. فقط یادم است که افخم دلش برای ایران خیلی تنگ شده بود، و برای ایشان خیلی مشکل بود زیرا در آن زمان، کمی بعد از انقلاب اسلامی، ایران و فرهنگ ایران شهرت بسیار منفی و بدی در غرب داشت. می‌خواستیم هم برای خودمان و اگر امکانش بود هم برای دیگران یک چیز مثبتی برای فرهنگ ایران ایجاد کنیم، و فکر کردیم شاید ترجمه کردن یک متن کلاسیک شعر ایران بتواند کمی کمک کند. شاید منطق‌الطیر را انتخاب کردیم چون هم شباهت به بعضی از اشعار انگلیسی دارد، مثل Canterbury Tales از چاسر (Chaucer)، و هم خیلی شرقی و ایرانی است. به هر حال برای هر دو مان کار خیلی عزیزی شد، و تقریباً دو سال طول کشید. برای من یک دلیل دیگر نیز در کار بود؛ اشعاری را که تا آن زمان نوشته بودم همیشه خیلی کوتاه بود و می‌خواستم یاد بگیرم شاعر چطور می‌تواند داستانی در شعرش بگنجاند. و شاید دلیل دیگر این بود که همیشه عقیده داشتم که بعضی از ترجمه‌های شعری — مثل ترجمه‌های فیتز جرالده از خیام، چپمن (Chapman) و پوپ (Pope) از هُمر، گلدینگ (Golding) از اوید، و غیره، از شاهکارهای شعر انگلیسی هستند، یعنی سطح شان پایین‌تر از شعر "اصلی" نیست، و می‌خواستم سعی کنم چیزی در آن زمینه انجام بدهم. البته هیچ امیدی نداشتم که به خوبی ترجمه‌های چپمن یا گلدینگ از آب در بیاید. چرا دایی جان را ترجمه کردم؟ جواب این سؤال خیلی ساده است — چون که عاشق این رمان هستم. ناشر این رمان را به من پیشنهاد نکرد، من آن را به ناشر پیشنهاد کردم. البته دلایل دیگری هم بود. یکی این که تصویر اجتماع ایران که در این رمان منعکس می‌شود با تصویری که بیشتر مردم غرب درباره ایران دارند خیلی متفاوت است. بیشتر مردم غرب فکر می‌کنند که مردم ایران تنها به دین و عزاداری یکنواخت و انتقامجویی خشن اهمیت می‌دهند، ولی در این رمان آدمهای ایرانی عاشق می‌شوند، کلک می‌زنند، گریه می‌کنند، دعوا می‌کنند و آشتی می‌کنند، مثل مردم تمام دنیا. یعنی با اینکه دایی جان یک رمان فوق العاده ایرانی است، و شیرینی رمان هم از ایرانی بودنش ناشی می‌شود، اما

مردم این رمان انسانهایی مثل انسانهای هر کشور دیگرند، انتقامجو نیستند، و آنها که همیشه در فکر انتقام هستند، مثل خود دایی جان، مزخرف و مضحک‌اند. بیشتر از همه شاید این است. که این یک رمان بی‌اندازه خنده دار است، و برای مردم غرب خنده‌دار بودن و ایران کاملاً جدا از هم هستند و اصلاً با هم جور در نمی‌آیند. یادم نیست کدام فیلسوف گفته که انسان حیوانی است که می‌خندد، ولی در این رمان ایرانیان واقعاً می‌خندند و واقعاً انسان‌اند.

■ بنده چند فصل از ترجمه شما از دایی جان ناپلئون را با اصل آن مقایسه کردم و دیدم که در مجموع ترجمه بسیار به اصل نزدیک است. در اینجا سؤالی به نظرم می‌رسد که آن را ضمن نقل ترجمه شما از دو جمله کتاب می‌پرسم:

شب باز توی پشه‌بند چشم‌های لیلی به سراغم آمدند

That night, underneath the mosquito net, Layli's eyes came after me.

فقط امیرارسلان به کام دل رسیده بود.

Only Amir Arsalan had brought his longing to a successful conclusion.

در جمله اول عبارت اصطلاحی "به سراغم آمدند" را تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌اید اما در جمله دوم عبارت اصطلاحی "به کام دل رسیده بود" را به تعبیری دیگر بیان کرده‌اید. در واقع دو جمله‌ای که نقل کردم بیانگر مشکلی عمده در ترجمه از فارسی است و آن این است که در زبان فارسی انبوهی استعاره منسوخ (dead metaphore) وجود دارد که مترجمان غیرفارسی زبان گاه آنها را استعاره نو می‌پندارند و یا تحت‌اللفظی ترجمه می‌کنند. در مورد دو عبارت فوق چنین به نظر می‌رسد که "به سراغ کسی رفتن"، در معنایی که در اینجا به کار رفته، "به دنبال کسی رفتن" نیست، بلکه معنی آن به *prey on sb* یا *haunt* نزدیکتر است (با توجه به اینکه گوینده ظاهراً ابراز ناراحتی می‌کند از اینکه چشمهای لیلی باز به سراغ او آمده‌اند) در مورد دوم نیز "به کام دل رسیدن" اصطلاحی معادل *to have one's heart's desire* است. آیا عبارات اصطلاحی که عمدتاً استعاره منسوخ هستند برایتان مشکل‌ساز بود؟ چطور اطمینان حاصل می‌کردید که عبارت را درست فهمیده‌اید؟

همانطور که می‌فرمایید، برای کسی که می‌خواهد رمانهای معاصر ایرانی را ترجمه کند اصطلاحات زبان نکته‌خیزی مشکلی است، زیرا هم فارسی و هم انگلیسی اصطلاحات فراوانی دارند. به ندرت، یک اصطلاح انگلیسی کاملاً برابر یک اصطلاح فارسی است؛ بعضی اوقات اصطلاح انگلیسی همان معنی اصطلاح فارسی را می‌دهد ولی بتوسط یک استعاره دیگر؛ و گاهی پیدا کردن اصطلاح انگلیسی که شبیه اصطلاح فارسی باشد کار سختی است. مترجم می‌تواند کلمه به کلمه ترجمه کند، و بعضی وقتها این روش یک شیرینی مخصوصی به نثرش می‌بخشد، (و این را با جمله "چشمهای لیلی به سراغم آمدند" سعی کردم انجام بدهم)، ولی در خیلی جاها ترجمه کلمه به کلمه نثر، بی‌مزگی ایجاد می‌کند، و مترجم باید به معنی متن، نه به کلمات متن، نگاه کند (و این را با جمله "فقط امیر ارسلان به کام دل رسیده است" سعی کردم انجام بدهم، چون به نظر بنده اصطلاح "to have one's heart's desire"، با اینکه

ممکن است کلمه به کلمه به متن فارسی خیلی نزدیک باشد، ولی کمی سست و ضعیف است). در این مورد تنها راهنمای مترجم سلیقه‌اش است. و سلیقه خوب فقط از تجربه پیوسته به وجدان ادبی ناشی می‌شود. از نظر اصطلاحات، مشکلتترین قسمتهای *دایی جان* گفتگوها بود، مخصوصاً *مش قاسم* (که خیلی عامیانه و دهاتی حرف می‌زند)، و عزیزالسلطنه (که صحبتش پر از فحشهای کاملاً ایرانی است). سه دفعه تمام ترجمه را که شامل گفتگوهای *مش قاسم* بود، بخاطر طرز حرف زدن *مش قاسم*، حذف کردم، و دومرتبه از اول شروع کردم.

■ صحبت از *مش قاسم* شد، اجازه بدهید در اینجا بخشی از ترجمه شما از صحبتهای *مش قاسم* را نقل کنیم:
 – والله، بابام جان، دروغ چرا؟ تا قیر آ آ، یک روز ما خودمان به چشم خودمان اژدها را دیدیم... داشتیم می‌رفتیم توی راسته غیاث آباد قم... از سریچ که رد شدیم یک وقت دیدیم یک اژدها پرید و رودرومان ایستاد. یک حیوانی بود، دور از جون، فیما بین پلنگ و گاو میش و گاو و اختاپوس و جغد... از قاچ دهندش به اندازه سه ذرع آتش درمی‌آمد. دل را به دریا زدم، با بیل همچو زدم تو قاچ دهندش که نفسش بند آمد. یک خرناسی کشید که تمام اهل شهر بیدار شدند... اما فایده‌اش چیه بابام جان هیچ کس نگفت *مش قاسم* دستت درد نکته ...

" Well, m'dears. why should I lie? To the grave it's ah...ah..... One day I m'self with my own eyes, saw a dragon, on the way from Ghiasabad to Qom; I'd just turned a corner when suddenly I saw a dragon jump out and stand there right in front of me. He was an animal— God save you from such a sight— somewhere between a leopard and a buffalo and an ox and an octopus and an owl. From the slit of his mouth about three yards of flame came leapin' out. I threw caution to the winds and with my spade I smacked him across his slit of a mouth and stopped his breath. He gave such a snort everyone in the town woke up.....But what was the good of it, m'dears? Not a soul said to me, "Mash qasem, thanks for your trouble."

■ در نظر ندارید گلچینی از شعر نو فارسی را به انگلیسی ترجمه کنید؟

ترجمه شعر نو فارسی؟ در حال حاضر بسیار گرفتارم. قرارداد سه کتاب را بسته‌ام که هنوز هیچ‌کدام را شروع نکرده‌ام. دو تا از این سه کتاب چند جلدی است. اما راستش را بخواهید من شعر کلاسیک فارسی را بمراتب بیشتر از شعر نو فارسی دوست دارم. شاعر معاصر مورد علاقه من بهار است. از این می‌توانید سلیقه مرا در شعر دریابید. من شعر نو را هیچ نمی‌پسندم. شعر نو در غرب با ازرا پوند وتی. اس. الیوت آغاز می‌شود. سپس افرادی از سراسر جهان به تقلید این نوع شعر می‌پردازند. این نوع تقلید بدترین نوع خودکشی فرهنگی است که من تاکنون دیده‌ام. فرهنگها یکی پس از دیگری میراث خود را رها می‌کنند و در برابر مثنی شیباد و فاشیست غربی سر تعظیم فرود می‌آورند. درست است که در غالب فرهنگها شعر نو با نهضتهای چپ گرا و آزادیخواه مرتبط است، اما این نوع شعر در زادگاه خود، غرب، با نژاد پرستی و فاشیسم پیوند دارد. ازرا پوند عضو مواجب‌بگیر حزب فاشیست ایتالیا بود و برای آنها

تبلیغ می‌کرد. البوت نیز نژاد پرست و ضد یهود بود. البوت می‌خواست شعر بنویسد، اما نظم ننویسد. از طرف دیگر می‌خواست سنت شکنی کند و در عین حال سنت‌گرا تلقی شود. ازرا پوند حداقل از این نظر صداقت داشت. او قلدرهایی مثل موسولینی را که ظاهر موجهی برای خودشان درست می‌کردند ستایش می‌کرد. خود او نیز قلدری بود با ظاهر موجه. اما البوت کاملاً دوپهلوگو، خود فریب و ظفره رونده بود. در واقع به نظر من بربریت فاشیسم و بربریت فرهنگی شعر نو (که متضمن طرد همه جانبه میراث فرهنگی است) کاملاً با یکدیگر مرتبط هستند. به این دلیل است که دوست ندارم شعر نو ترجمه کنم یا بنویسم. با این حال قرار است برخی از اشعار نادرپور را برای گلچینی ترجمه کنم. دلیل موافقت من با ترجمه این اشعار این است که اولاً ناشر گفت که کس دیگری را ندارد. ثانیاً نادرپور لااقل می‌تواند شعر مقفی بنویسد.

Publications

Books

- 1) **In the Distance**, Anvil Press, London, 1975. (Poetry)
- 2) **Seeing the World**, Anvil Press, London, 1980. (Poetry) Reprinted 1984. Recipient of the 1981 Heinemann Award for a "work of outstanding literary merit".
- 3) **Selected Writings of Thomas Traherne**, Edited, with an introduction by Dick Davis, Carcanet Press, Manchester, 1980. Reprinted 1988.
- 4) **Wisdom and Wilderness: The Achievement of Yvor Winters**, University of Georgia Press, Athens Ga. 1983. (Criticism).
- 5) **The Conference of the Birds**, Penguin Books, London 1984. A verse translation (heroic couplets) from the Persian of Attar; with Afkham Darbandi. Reprinted 10 times by 1996.
- 6) **The Little Virtues**, Carcanet Press, Manchester 1985. A translation of *Le Piccole Virtu*, from the Italian of Natalia Ginzburg. Reprinted by Seaver Books, N.Y. 1986.
- 7) **The City and the House**, Carcanet Press, Manchester 1986. A translation of *La Citta e la Casa*, from the Italian of Natalia Ginzburg. Reprinted by Seaver Books, N.Y., 1987.
- 8) **The Covenant**, Anvil Press, London, 1984. (Poetry)
- 9) **The Rubaiyat of Omar Khayyam**, translated by Edward Fitz Gerald, Penguin Books, London, 1989. (Introduction, notes, appendices and glossary by Dick Davis). reprinted 5 times by 1996.
- 10) **Devices and Desires: New and Selected Poems**, Anvil Press, London, 1989. Chosen by *The times* and *The Daily Telegraph* as a "Book of the Year" (1989).
- 11) **A Kind of Love: New and Selected Poems**, University of Arkansas Press, 1991. Received Ingram Merrill Award for "Excellence in Poetry".
- 12) **The Legend of Seyavash**, a translation of a section of *The Shahnameh* by Ferdowsi, Penguin Classics, 1992. Reprinted 1995.
- 13) **Epic and Sedition: the Case of Ferdowsi's Shahnameh**, Univ. of Arkansas Press, 1993. Recipient of Persian Heritage Award 1993.

- 14) **My Uncle Napoleon**, a translation of Dai Jan Napoleon, by Iraj Pezeshkzad; a comic novel, perhaps the most brilliant and popular post-World War II Iranian novel. July 1996, Mage Books, Washington. Reprinted November 1996.
- 15) **Touchwood: Poems 1991-1995**. Fall, 1996, Anvil Press, London.
- 16) **Medieval Persian Epigrams**. c. 150 medieval Persian poems, translated with an introduction and notes, Fall 1996, Anvil Press, London; (and Mage, Washington, summer 1997). Poetry Society of Great Britain Recommended Translation for 1996.

Poems published in various magazines/journals including: **Time Literary supplement, The Listener, The Spectator, Critical Quarterly, Poetry Review, Poetry Nation Review, Paris Review, Southern Review, Sequoia, Spectrum, Drastic Measures, Numbers, Helix, Other Poetry, Rialto, Agenda, Poetry Durham, TriQuarterly, Cambridge Review, Sewanee Review, Threepenny Review, Yale Review, The Epigrammatist, la fontana**. Five chapbooks of poems with various publishers, including the Cummington Press and Sea Cliff Press.

Reviews published regularly (for the past 14 years) in **Times Literary Supplement**; poetry critic for **The Listener 1980-1986**; Contributing editor **PN Review 1983-1989**. Other recent and/or forthcoming magazine/ journal publications (articles and reviews) include **JAOS (Journal of American Oriental Studies), JMES (International Journal of Middle Eastern Studies), Edebiyat, New Comparison, Iranian Studies, Encyclopaedia Iranica, Encyclopaedia of Islam**.